



مهدی الهی قمشہای

حکیم ادیب

اکبر ثبوت

محبی‌الدین مهدی‌بن حاج ملاابوالحسن قمشه‌ای متخلص به الهی، عالم دین و حکمت شناس و عارف و شاعر نامی (۱۳۱۹ هـ. ق. قمشه - ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۲ ش تهران) نیاکان او از سادات بحرین بودند که در عصر نادر به شهر کوچک قمشه کوچیده بودند. جد بزرگ او حاجی ملک نام داشت و اولاد او را حاج ملکی می‌نامیدند و نوادگان او بعدها نام خانوادگی ملکیان را انتخاب کردند. حاجی ملک در تاکستان‌های قمشه آب و ملکی داشت و در خدمتگزاری و احسان به خلق و آبادانی شهر و بنای مدرسه و مسجد و حفر قنات کوشا بود. پدر استاد الهی از علما بود و بذر معرفت را در کشتزار دل پسر کاشت؛ و چون فرزند، پانزده ساله شد، پدر و مادر با فاصله کوتاهی از جهان رفتند و با این که باغ و مزرعه‌ای برای فرزندان به ارث گذاشتند، «مهدی» به جای اشتغال به کارهای کشاورزی و باغداری، کسب علم را وجهه همت خود قرار داد و نخست در زادگاهش دانش‌های مقدماتی را فرا گرفت و از محضر حکیم شیخ محمدهادی فرزانه بهره‌ها برد؛ و سپس پیاده به اصفهان رفت و مدتی در مدرسه صدر، در حجره‌ای که متولیش می‌گفت روزگاری شیخ بهایی در آن درس خوانده اقامت گزید؛ و بر استادان بزرگ آن شهر شاگردی کرد و فقه و اصول و منطق و کلام را آموخت؛ و آن‌گاه برای تکمیل تحصیلات خود عازم مشهد شد و در آنجا از درس حاج آقا حسین طباطبایی قمی فقیه، و ملا محمدعلی معروف به حاجی فاضل، و حاج شیخ حسن برسی، و شیخ اسدالله یزدی (مدرس حکمت اشراقی و حکمت صدرایی و متون عرفانی) و بیش از همه قریب ده سال از محضر حکیم و استاد بزرگ فلسفه آقابزرگ شهیدی استفاده کرد؛ و در سروده‌های خود خصوصاً این آخری را بسیار ستود. پس از فراغت از تحصیل در مشهد، به تهران آمد و با سیدحسن مدرس عالم مجاهد و سیاستمدار وارسته روابطی به هم رسانید و به همین گناه به زندان افتاد. ولی پس از حدود سه ماه حبس، که در آن مدت قرآن را حفظ کرد، با وساطت فروغی نخست وزیر وقت رهایی یافت. استاد الهی در تهران در مدرسه سپهسالار جدید به تدریس ادبیات و فقه و فلسفه پرداخت. همچنین در دانشکده ادبیات، عربی؛ و در دانشکده معقول و منقول (الهیات کنونی) فلسفه و منطق و ادبیات تدریس می‌کرد و جمعاً سی و پنج سال تدریس دانشگاهی داشت. در منزل خود و در سفرهای مکرر - از جمله به مشهد مقدس - و حتی در آخرین روز حیات نیز درس و بحث را تعطیل نکرد. از کتاب‌هایی که تدریس می‌کرد: اشارات ابن‌سینا، شرح حکمة الاشراق سهروردی، شرح فصوص ابن‌عربی، اسفار، شرح منظومه و حتی قانون ابن‌سینا در طب. شب‌های جمعه نیز برای بعضی از خواص درس تفسیر می‌گفت.

در آغاز جوانی چندی به کار قنادی و شیرینی‌سازی روی آورد و پس از آنکه مدتی شاگرد قناد بود، در این کار به استادی رسید و با مشارکت پسرعموهایش مشغول این کار شد؛ ولی شروع جنگ جهانی اول کار آنان را به ورشکستگی کشانید و او ناگزیر دست از آن کشید. استاد الهی خط نستعلیق را نیکو می‌نوشت؛ و با جایگاه عظیم علمی و دینی خود، در نزد مرحوم میرخان خطاط نامی تعلیم خوشنویسی می‌گرفت و می‌گفت دیگران با قلیان کشیدن خستگی درمی‌کنند و من با خط نوشتن.

الهی در روزگار جوانی با محافل و انجمن‌های ادبی ارتباط داشت و در جلسات آنها حضور می‌یافت و در مسابقات ادبی شرکت می‌کرد و در یک مورد که سرودن مستزادی را به مسابقه گذاشته بودند، او و وثوق الدوله و برخی دیگر طبع‌آزمایی کردند. از دیگر اشتغالات الهی که تا آخرین لحظات عمر او ادامه یافت، تصحیح و شرح و ترجمه متون پیشین یا خلق آثار منظوم و منثور بود. از میان آثار وی:

۱. تصحیح دوبیتی‌های باباطاهر عریان

۲. تصحیح ده مجلد روح الجنان تألیف ابوالفتوح رازی که از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین تفاسیر قرآن و از متون کهن و بالرش نثر فارسی است با مقدمه‌ای سودمند و تعلیقاتی مشتمل بر توضیح مبهمات متن و بعضاً انتقاداتی بر مندرجات و منقولات کتاب. کار تصحیح این کتاب پیش از سال ۱۳۲۰ از سوی وزارت فرهنگ به استاد واگذار شد و انتشار آن در سال مزبور آغاز گردید.

۳. ترجمه قرآن به فارسی که اولین ترجمه‌ای است که در اعصار اخیر به وسیله یک ادیب مسلط بر انشا و نظم و نثر فارسی انجام گرفته و برخلاف ترجمه‌های پیشین ترجمه‌ای روان و شیواست - آمیخته با اندکی تفسیر و با پرهیز از شیوه دشوار ترجمه تحت‌اللفظی - و به همین جهت و به دلیل قداست و معنویت شخص مترجم قبولی عام و رواجی شگفت‌آور یافت و حتی مرجع یگانه عصر آیت‌الله بروجردی و نیز علامه طباطبایی و عالمان دیگر، آن را بسی می‌ستودند و بی‌مانند می‌شمردند. و با اینکه پس از آن ترجمه‌های متعددی از قرآن انتشار یافت و ابوالقاسم پاینده، ایرادهای متعددی بر آن گرفت (دانشنامه جهان اسلام ۵/۵۰۲) معهذاً پس از شصت و اند سال که از نخستین چاپ آن می‌گذرد، هنوز هیچ یک از ترجمه‌های فارسی قرآن به اندازه آن رواج ندارد. چاپ‌های اول ترجمه استاد الهی

دل‌بستگی‌اش به
حکمت ایران باستان نیز
که آن را از طریق
آثار سهروردی و
صدرآشناخته بود
انکار ناپذیر بود.
و مانند صدرآ
در مهم‌ترین نظریه
فلسفی خود
(تشکیک در وجود)
همان نظریه
حکیمان ایران باستان را
پذیرفته و
علی‌رغم انکار
سرخستانه
استاد مرتضی مطهری،
از آن به عنوان
نظریه فلهویون
(پهلویان)
یاد می‌کرد.

این امتیاز را هم داشت که شاید به گونه‌ای بی‌سابقه، متن و ترجمه قرآن هر دو با خط زیبای نستعلیق فارسی منتشر می‌شد و هر دو نیز به قلم استاد خوشنویسان معاصر سیدحسین میرخانی.

۴. ترجمه مفاتیح‌الجنان.

۵. ترجمه صحیفه سجاده.

۶. حکمت الهی عام و خاص در دو مجلد. مجلد اول در الهیات به معنی اعم و جواهر و اعراض و مبدأ و معاد و مجلد دوم مشتمل بر: الف. ترجمه و شرحی لطیف به فارسی بر کتاب فصوص منسوب به فارابی. ب. شرحی بر خطبه اول نهج‌البلاغه. ج. اخلاق مرتضوی.

۷. توحید هوشمندان که الهی با تصنیف این کتاب، از دانشگاه تهران درجه دکتری گرفت.

۸. حواشی بر قصیده انصافیة لطفعلی دانش.

۹. مشاهدات العارفین فی احوال السالکین الی الله (ظاهراً هنوز چاپ نشده).

۱۰. رساله در مراتب عشق، ۱۱. حاشیه بر مبدأ و معاد، ۲۱. کلیات اشعار مشتمل بر دهها هزار بیت شعر - در قالب‌های مثنوی، قصیده، غزل، رباعی، قطعه، مستزاد، با تخلص الهی - در منظومه‌های متعدد و جداگانه از جمله: نغمه الهی در شرح خطبه امیرمؤمنان (ع) در اوصاف پرهیزگاران، نغمه عشاق مشتمل بر سروده‌های عارفانه و عاشقانه که یک بار نیز با تقریظ مرحوم ملک‌الشعرای بهار انتشار یافت. چاپ چهارم کلیات در سال ۱۴۰۸ هـ. ق. در ۱۰۲۶ ص در تهران انجام شده و گزیده‌ای از آن نیز در سال ۱۳۶۹ ش با خط زیبای حسن سخاوت خوشنویس معروف معاصر انتشار یافت. سروده‌های الهی سرشار از عشق و شور و حال و عرفان است و طرب و سرمستی عارفانه‌ای را که هر چه بیشتر در وجود او می‌توانستیم دید، در اشعار وی نیز منعکس و جلوه‌گر است و چون آوایی گرم و خوش داشت و با موسیقی آشنا بود، برای اشعار خود اوزان طرب‌انگیز و کلمات و تعبیرات نشاط‌بخش اختیار می‌کرد و می‌گفت پیام شاعر باید شادی آفرین باشد و:

اذ الشعر لم یهزک عندسماعه
فلیس جدیر أن یقال له الشعر
یعنی: شعری که چون بشنوی تو را به جنبش و طرب در نیاورد، سزاوار نام شعر نیست.
برای نمونه دو غزل او را ببینید:

دلبر دیرآشنا

من عاشقم بر دلبری دیر آشنایی	زیبا رخی زنجیر زلفی دلربایی
افرشته خوبی ماهرویی بذله‌گویی	شیوا حدیثی نکته‌سنجی خوشنویایی
زیبانگاری شوخ چشمی دلستانی	شورافکنی غارت‌گری ترک‌خطایی
نوشین لبی شیرین کلامی خوش‌پیامی	طاوس شکلی سرو قدی مه‌لقایی
خورشید همت‌گاه لطف و مهربانی	چون خشمگین گردد معاذالله بلایی
من چون دو چشم ناز او بیمار و چشمش	پیوسته بخشد دردمندان را شفایی
من همچو زلف او پریشان روزگاری	او همچو طبع من در افشان کیمیایی
من چون دهانش تنگدل او شاد خاطر	من همچو زلفش سر به‌زیر او مقتدایی
او دلبری حوری‌نگاری شهریاری	من مفلسی عوری فکاری بینوایی
او قادری شاهی امیری تاج‌بخشی	من عاجزی زاری زبان‌کاری گدایی
با این چنین یاری الهی راست‌کاری	عشقی جنونی اشتیاقی ماجرای

نغمه سیمرغ

گر بشکند سیمرغ جانم دام تن را	بخشم بدین زاغ و زغن باغ و چمن را
تا چند چون جغدان در این ویران نشینم	منزل کنم زندان تنگ ما و من را؟
چون باز پربشکسته در دام علایق	برد از دل ما چرخِ دون، یاد وطن را
یاری کند گر گریه و آه شبانه	ویران کنم بنیان این چرخ کهن را
مرغان آزاد، از هوای آب و دانه	منزل گرفتند ای فغان دام فتن را
در آتش عشق تو شد پروانه دل	دل سوخت این پروانه شمع انجمن را
چون زر در آتش‌گر در افتم پاک‌گردم	آتش نسوزد عاشق وجه‌الحسن را

کاش این بدن دست از من دل خسته می‌داشت
شاید الهی مرغ هشیار روان‌باز
تا باز می‌جستم روان خویشتن را
با شهپر جان بشکند دام بدن را

با اینکه رنگ عشق و عرفان و جمال‌گرایی بر سروده‌های الهی غلبه داشت، واقعیت‌های تلخ و گزنده اجتماعی نیز از دیده او پنهان نبود و انعکاس آنها و انتقاد از ناروایی‌ها و نامردمی‌ها و نابه‌سامانی‌ها در آثار او جایی چشمگیر دارد:

این دو بیت را ببینید:
در این نشأه - الهی! - دشمنان دادند دست دوستی باهم
چرا ما دوستان پیوسته در پیکار هم باشیم؟
از کلاغ زشت خوی ژاژخای هرزه طبع
چند در باغ طبیعت نعره و غوغاستی؟

نیز این چکامه را:
این کشور عدل و کاخ دانش را
کو جام جم و بساط افریدون
کو مکتب شیخ^۱ و فرّ فردوسی
کاش این همه ظلم و جور و خونخواری
کاش آدمی از سبع بُد افزون
شد باد خزان نسیم نوروزش
رنج است و غم و بلا و ناکامی
گیتی به مذاهب تناسخ رفت
جمعی حیوان گرگ و روبه خوی
قومی خر و گاو آدمی صورت
بر شکل بشر درندگانی چند
یک سلسله چاپلوس چون گربه
نسخ آیت فضل و عدل و احسان گشت

مشرب فلسفی

الهی آثار فیلسوفان اسلامی را که مذاق‌های گوناگون داشتند به نیکی می‌شناخت. شرحی لطیف بر فصوص منسوب به فارابی نگاشت و کتاب‌های ابن‌سینا و سهروردی - که به اصالت مکتب دومی چندان عقیده‌مند نبود - و ابن‌عربی و صدرا و سبزواری را تدریس می‌کرد ولی بیشترین دلبستگی را به حکمت صدرایی داشت و خصوصاً بعد عرفانی حکمت مزبور و پیوند آن با آموزه‌های ابن‌عربی را جالب توجه یافته و دلبستگی‌اش به حکمت ایران باستان نیز که آن را از طریق آثار سهروردی و صدرا شناخته بود انکار ناپذیر بود. و مانند صدرا در مهمترین نظریه فلسفی خود (تشکیک در وجود) همان نظریه حکیمان ایران باستان را پذیرفته و علی‌رغم انکار سرسختانه استاد مرتضی مطهری، از آن به عنوان نظریه فهلویون (پهلویان) یاد می‌کرد. این نظریه که مبتنی بر اعتقاد به وجود واحد و دارای مراتب و مظاهر بی‌شمار و وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است،^۱ در سروده‌های حکمی الهی نیز منعکس است از جمله در این بیت:

وحدت اندر کثرت هم کثرت اندر عین وحدت
فارغم از هر تعین با تعین‌ها قرینم

شاگردان

استاد الهی در خلال بیش از چهل سال تدریس در دانشگاه و خارج از دانشگاه، بسیاری شاگردان فاضل و دانشمند تربیت کرد و از میان آنها:

۱. غلامرضا رشید یاسمی از شاعران و مترجمان و محققان عصر جدید که هفت هشت سال از الهی بزرگ‌تر بود و با این همه، مراتب فضل و کمال استاد، وی را به تلمذ در محضر او برانگیخت و در نزد او حکمت صدرایی را فرا گرفت و برای اولین بار گفتار مفصلی در باب نظریه معروف صدرا، حرکت جوهری، به زبان جدید به قلم آورد که در سال ۱۹۴۳م در یادنامه دینشاه ایرانی، در بمبئی منتشر شد. وی برای نخستین بار و در روزگار جوانی استاد، شرح حال

و نمونه اشعار او را در کتاب ادبیات معاصر (ص ۹-۸۱) یاد کرد و انتشار داد و استاد خاطرات شیرینی از او داشت.
 ۲ و ۳. آیت‌الله حسن‌زاده آملی و آیت‌الله جوادی آملی هر دو از مدرسان متون فلسفی و عرفانی در حوزه علمی قم که در محضر استاد متونی همچون اشارات و اسفار و منظومه را فرا گرفتند.
 ۴. آیت‌الله سیدرضی شیرازی از علمای معاصر و از مدرسان متون فلسفی در تهران.
 ۵. دکتر مهدی محقق. نگارنده این سطور نیز سال‌های متوالی از فیض محضر استاد برخوردار بوده و در کلاس‌های ایشان در دانشکده الهیات (به عنوان دانشجوی غیر رسمی و آزاد) و در منزل ایشان - در فراگیری قسمت‌هایی از شرح اشارات، شرح حکمة‌الاشراق، شرح فصوص، مباحث عرفانیه اسفار، منظومه، قانون بوعلی، مثنوی مولانا، تفسیر صدرا و نهج‌البلاغه - از محضر ایشان بهره‌های فراوان برده و هیچ محفلی را چون محفل ایشان پر از شور و جذبه و حال و وجد و سرور روحانی، و هیچ نمازی را چون نماز ایشان سراسر حضور و اتصال و توجه، و هیچ عارف و مؤمنی را تا بدان حد در مقام رضا و تسلیم نیافته است.

خاطرات

خاطراتی که من از خلال سال‌ها ارتباط نزدیک و ارادت حضوری به استاد الهی به ذهن سپرده‌ام بسیار بیش از آن است که در این گفتار بگنجد و در این جا به عنوان نمونه:

۱. یک بار در محضر استاد سخن از «معنی زندگی» بود، یکی از حاضران گفت: من که معنی زندگی را نفهمیدم. استاد گفت: عاشق شو تا بفهمی؛ چون با عشق است که زندگی معنی پیدا می‌کند و بدون عشق زندگی بی‌معنی و با مرگ مساوی است. سپس این شعر حافظ را خواند:

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق
 و ادامه داد: حال هر قدر که موضوع و متعلق عشق و به اصطلاح معشوق، عظیم‌تر و زیباتر و بارزتر و پایدارتر باشد، عشق و به تبع آن، زندگی هم عظیم‌تر و زیباتر و بارزتر خواهد بود.

۲. در محضر استاد این سؤال مطرح شد که آیا کشتن حیوانات برای تغذیه انسان ظلم نیست؟ در پاسخ فرمودند: حیوانی را که ذبح می‌کنند، اگر اجزای بدن آن - که به عنوان غذا مورد استفاده قرار می‌گیرد - جزء بدن انسانی صالح شود، که در مرتبه‌ای بالاتر از حیوان جای دارد، در این صورت به آن حیوان خدمت شده و ذبح آن در حقیقت مقدمه وصول به مرحله‌ای از تکامل و ترقی است؛ و چه کمالی برای گوسفند از این بالاتر که مثلاً گوشت او وارد بدن یک انسان شایسته شود و پس از فعل و انفعالات و تحولاتی، عصاره آن گوشت با بدن آن انسان و خون و رگ و پی و چشم و گوش و بینی او بیامیزد و به او نیرو بخشد برای کارهای بزرگ و نیکو، و حتی خود وسیله‌ای شود برای ادراک محسوسات سمعی و بصری و غیره؛ و سپس این محسوسات تبدیل شود به اندیشه و علم و فضیلت‌های اخلاقی و عمل صالح. ولی اگر اجزای بدن حیوان، غذای کسی و جزء بدن کسی بشود که در مرتبه‌ای فروتر از حیوان قرار دارد و مثلاً به خاطر اعمال ناشایست خود، مصداق آیه کریمه «اولئک کالاتعام بل هم اضل» است، در این صورت به آن حیوان ستم شده است. چنان که سنایی می‌گوید:

بره و مرغ را بدان ره گش
 که به انسان رسند در مقدار
 جز بدین، ظلم باشد ار بکشد
 بی‌نمازی مسیحی را خوار

خلاصه این که هرگونه تصرفی در هر یک از موجودات عالم - در هر مرتبه‌ای که آن موجود باشد - اگر در جهت به کمال رساندن آن یا در جهت کمک به حرکت تکاملی در عالم و برقراری نظم و ترتیب مطلوب باشد نیکوست و اگر در این جهت نباشد نارواست. بنابراین اگر شما در باغچه خانه‌تان، گیاهان و علف‌های هرزه را بکنید و دور بریزید و شاخه‌های زاید درختان را ببرید، و هدفتان سامان بخشیدن به باغچه و خانه و تهیه هیزم باشد، عملتان صحیح است؛ و اگر گوسفندان را ببرید تا علف‌های صحرا را بخورند و علف‌ها را از مرتبه نباتی به مرتبه حیوانی سوق دهند نیز کار درستی کرده‌اید. ولی اگر بدون هدف صحیح، حتی یک علف را بکنید و حق حیات را از او بگیرید مرتکب کار ناروایی شده‌اید و این است که در حدیث نبوی می‌خوانیم: من قتل عصفورا عبثاً، جاء یوم‌القیامة و له صراخ حول العرش یقول یا رب سل هذا فیم قتلنی من غیر منفعة؟ (هرکس یک گنجشک را نیز بیهوده و به عبث بکشد، در روز قیامت آن گنجشک در پیرامون عرش الهی فریاد می‌کند که خدایا از این بازخواست کن که چرا مرا بی‌اینکه از کشتن من نفعی حاصل شود کشته است؟). در فقه نیز این بحث مطرح است که اگر کسی برای به‌دست آوردن معاش، راهی جز شکار ندارد و مضطر و ناگزیر است، شکار برای او حرام نیست، ولی اگر برای تفریح به شکار رفته، عمل او نارواست و سفری که به این منظور رفته سفر حرام است و در طی آن، باید نماز خود را تمام بخواند

الهی

آثار فیلسوفان

اسلامی را

که مذاق‌های

گونگون داشتند

به نیکی می‌شناخت.

شرحی لطیف بر

فصوص منسوب به

فارابی نگاشت و

کتاب‌های ابن‌سینا و

سهروردی -

که به اصالت مکتب دومی

چندان عقیده‌مند نبود -

و ابن‌عربی و صدرا و

سبزواری را

تدریس می‌کرد

ولی بیشترین

دلبستگی را

به حکمت صدرایی

داشت.



و روزهاش را هم بگیرد. در حدیث نبوی نیز می‌خوانیم: در طلب شکار بودن، یکی از سه کاری است که قساوت می‌آورد و دل را سخت می‌کند. و در حدیث دیگر «من اتبع الصيد غفل»، هر کس دنبال شکار باشد، دچار غفلت می‌شود.

استاد افزودند: تغذیه انسان از گوشت حیوان یکی از این دو پیامد را دارد: یا حیوان به مرتبه انسانی سوق داده می‌شود - که این خدمت به حیوان است - یا انسان به مرتبه حیوانی تنزل می‌کند و خوی حیوانی می‌گیرد - که این ظلم به انسان است - و شاید به همین دلیل است که به روایت علامه حلی در شرح تجرید، امام علی(ع) فرموده است: «لاتجعلوا بطونکم مقابر الحیوانات»، شکم‌هاشان را گورستان حیوانات قرار ندهید.

این سخن که «تغذیه از گوشت حیوانات، احتمال دارد آدمی را به مرتبه حیوانی تنزل دهد»، چنان بیمی در من تولید کرد که تصمیم گرفتم استفاده از هر نوع گوشت را به حداقل برسانم. تا شش هفت ماه پس از درگذشت استاد در سال ۱۳۵۲، گوشت را بالکل از برنامه غذایی‌ام حذف کردم.

۳. سخن بر سر واژه‌های برساخته فرهنگستان بود که غالباً عاری از لطافت و سلاست، و بعضی از آنها خیلی مضحک است. استاد فرمودند: واژه‌های بسیار زیبایی را که در هر زبانی هست در نظر بگیرید - از جمله در فارسی نام‌های گل‌ها (نیلوفر، بنفشه، نسرين، نرگس و...) و میوه‌ها (سیب، به، بادام، گیلاس و...) و پرندگان (پرستو، شاهین، کبک، کبوتر و...) و درختان (سرو، سپیدار، بید و...) و ماه‌ها (فروردین، اردیبهشت، بهمن، اسفند و...) و اجرام فلکی (سپهر، آسمان، ماه، خورشید، آفتاب، اختر، ناهید، کیوان، بهرام، پروین و...) - همه این کلمات زیبا و هزاران امثال آنها را کسانی ساخته‌اند که عامی بوده‌اند و به اندازه یک هزارم از دانش اعضای فرهنگستان را نداشتند و در عین حال، ساخته‌های آنها بسیار دلنشین‌تر و روان‌تر و ماندگارتر از ساخته‌های فرهنگستان است که دانش اعضای آن، هزاران مرتبه بیش از آن عوام است. و چرا این گونه است؟ چون عوام، در مرحله اول، مفهوم و زیبایی و لطافت و عظمت موجودی را با همه وجود خود «لمس» می‌کنند، و سپس همان مفهوم و زیبایی و لطافت و عظمت، الهام‌بخش آنها می‌شود تا برای تعبیر از آنچه با همه وجود خود لمس کرده‌اند واژه‌ای بسازند - آن هم بدون چندان تقیدی نسبت به واژه‌های برساخته پیشین. ولی اعضای فرهنگستان فقط معانی و مفاهیم را در ذهن خود «تصور» می‌کنند و می‌خواهند برای آنچه تصور کرده‌اند واژه‌ای عرضه کنند - آن هم غالباً با تقید نسبت به واژه‌های برساخته پیشین. و میان «لمس» و «تصور» و میان کسی که از تقید آزاد است با کسی که در قید است، تفاوت بسیار است. من در اینجا حکایتی را که از استاد نامور ادب فارسی، شادروان دکتر محمدجعفر محجوب شنیده بودم نقل کردم. او می‌گفت: سموری را که در خانه‌مان بود به دکان سمورساز بردم و با زحمت به او تفهیم کردم که این سمور، هم مخزن آب و هم مخزن نفتش نیاز به تعمیر دارد. چون هم آب پس می‌دهد و هم نفت. و سمورساز عامی به راحتی گفت: مشکلی نیست ما آن را آب‌بندی و نفت‌بندی می‌کنیم!

پی‌نوشت‌ها

۱. شیخ سعدی.

۲. درباره این نظریه و پیوند آن با حکمت ایران باستان و آنچه اندیشمندان اسلامی - از جمله استاد الهی - درباره آن گفته‌اند بنگرید به پژوهشی از نگارنده در نشریه عرفان ایران، ش ۴ و ۵ و ۶.